

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-232916

UNIVERSAL
LIBRARY

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حسبنا الله ونعم الوكيل



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَطْبَعُ زَاوِيَةِ كَلْبُ

۲۲۷۵۴

۲

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد و صلوة چنین گوید مؤلف این رساله هفت چتر
سید امداد اعلیٰ حنفی ولد سید مولوی غلام مصطفی اکبر ابادی
که درین بیان مردمان بهمالیت و ضلالت خو ساخته اند و بطلب
علم کمتر رجوع میکنند و آن سبب سیاهی و مردگی دل ایشان بود
و نهی دانند که حیات و سفیدی دل بعلمست یعنی صیقل دل بود

رابع

و این جهان را تومره شناس	نباشد و این جهان حشاش
دلت با علم او ب زنده کن	و گرنه تو باشی خرناسپاس

اول طلب علم کن بعد از آن بال از حلال جمع نما اگر پیش از
تحصیل علم بدنیاد مال مشغول گردی وقت تو ضائع شود
و بر تو فرزند فراهم آید و عیال تو بسیار گردد و محتاج شوی
بصالح ایشان و علم را بگذاری باید که در عنوان جوانی
و وقت فراغ دل و خاطر بعلم مشغول شوی پستربال اشتغال
نمایی زیرا که کثرت ولد و عیال سبب تشویش بالست

دلایل فضائل علم

تا علم نباشد تقوی نباشد زیرا که آن کس که عالم نبود نداند
که کردنی کدامست و ناکردنی کدام پس تقوی بی علم

مکن نباشد پس متقی آن کس باشد که هم عالم بود و هم عال
هیچ شک نیست که آن کس که او را هر دو بود کامل تر بود و ا
بران کس که از عالم سخن بشنود و انگاه طلب علم نکند بجوید
علم را با موزید اگر علم شما کی بخت نگر و اند بد بخت هم نگر و اند
اگر علم شما را رفیع نکند و ضعیف هم نکند اگر علم شما را بتوانگری
نرساند بر ویشی هم نرساند اگر علم شما را سود ندارد و زیان هم ندارد
و نگویید که ترسیم که علم بیا موزیم و عمل نکنیم بگویند که ای
میداریم که با موزیم و عمل در اینیم زیرا که عمل شفیع گناه مرد با
علم ترست از مال بسبب مال همه دوستان دشمنان و دشمنان دشمنان
آن مال خود را خواهند و او را بسبب علم همه دشمنان دشمنان
زیرا که هر که مردم را اعتقاد باشد که او عالم برگزیده است کس او را

ایمان و صانع
مانند و دشمن
صاحب مال
علم آفرین
ویم از او منتظر
اعلان کرده

خدمت کنند و چون درست شد که بسبب مال دوست دشمن
 میشود و بسبب علم دشمن دوست هر لینه علم از مال فاضله بود
 مال مرد را بدینا رساند و از مولی دور کند و علم را بولی رساند
 و از دنیا دور کند پس علم از مال بهتر بود فضلی که بسبب مال بود
 در خطر و زوال باشد زیرا که بسیار باشد که با مد او تو انگر باشد
 و بشام درویش شود و فضلی که بسبب علم باشد هرگز زایل نشود
 پس علم بهتر از مال باشد مال بعد از مرگ نماند و علم بماند پس
 علم از مال فاضله بود مال جسمیست از ذات تو مباین و علم
 نوریست و ذات تو ساری پس علم از مال فاضل تر بود
 قانون مال داشت عاقبت او این بود که در زمین فرو رفت
 و او ریس پیغمبر علیه السلام علم داشت حاصل او این بود

علمی که از علم
 خجسته است

۴
که مکان عالی رفت پس علم از زمان بهتر بود و حجت مال صفت
مزدود و فرعونست و همان قارون و علم صفت ملائکه و نبیا
و اولیاست در تخیلیست ای عیسی تعظیم کن علماء را و شناس
فضیلت ایشان را پس علم از مال بهتر بود و علم مخدوم ^{خجسته} و حجت
و مال خادم جسد پس علم از مال فاضلتر بود و جاہلی از حکیمی ^{دعا}
پرسید که پیوسته علماء را بر در سرائی پادشاهان می بینم و نادرباشد
که پادشاه بدرخانہ عالمی بود و اگر علم فاضل تر بودی از مال
باستی که این مسئلہ برعکس بودی حکیم گفت که عالم میدانند
که ہم در علم منفعتست و ہم مال لاجرم هر دو طلب میکنند
و جاہل نمیدانند که در علم چه منفعتهاست لاجرم آنرا طلب نمیکند
پس این معنی ہم ویلیست بر کمال علم و نقصان جاہل

۵
از شخصی پرسیدند که ترا آن بهتر باشد که عالم باشی یا درویشی یا تو انکه
باشی گفت که علم یا درویشی بهتر زیرا که چون عالم باشم باشم و باشم
که بپرکت علم تو انکه شوم تا هم عالم باشم و هم مالدار و چون جاهل
باشم رو باشم که بجهل کاری کنم که مال نماند پس هم جاهل باقی ماند
و هم فقر حق تعالی مهتر سلیمان را مخیر گردانید میان علم و ملک
و مال سلیمان علم اختیار کرد و لا جرم هم علم حاصل شد و هم ملک
و هم مال علم با آموز که در علم ده منفعتست نخستین آنست که
دلیل باشد بر صفای جوهر روح و کمال موت و و هم آنکه
در وقت تنهایی آیش و چلیس تو باشد سوم آنکه در غربت یار تو
باشد چهارم آنکه در حضر کار ساز تو باشد پنجم آنکه هر کجا حاضر شو
علم ترا بر ضد آن مجالس نشاند ششم آنکه مرادی که ترا باشد

علم تر ابدان مرور سازند هفتم آنکه اگر درویش بشی علم مال تو باشد
 هشتم آنکه چون مردی را اصالت باشد چون علم با نمود و عزیز ^{دولت و انانیت} ^{ای علم مالش}
 دارند نهم آنکه اگر مردی اصل نباشد او را بریادتی بزرگی سازند و هم آنکه
 اگر مردی پادشاه باشد چون عالم شود علم او سبب زیادت بها
 و جلالت شود در غمت و طلب علم از پیشش وجه باشد و وجه اول
 آنکه گوید الله تعالی بعضی افعال مکلف کرده است تا علم نباشد
 آن افعال در وجوب نماید و نتوانم آورد و وجه دوم آنکه مرا از
 معاصی نمی کرده است و از معاصی دور نتوانم بود مگر بواسطه
 علم و وجه سوم آنکه مرا بشکرت نعمتهای خود فرموده است و شکر
 نعمت نتوانم بجا آورد مگر بعلم و وجه چهارم آنکه مرا بانصاف دادن
 فرموده است و آن نمیسر نشود الا بعلم و وجه پنجم آنکه فرموده است

تا وقت بلا صابر باشم و آن بجز علم ممکن نیست و چه ششم آنکه
 مرا بعد از شیطان فرموده است و آن حاصل نشود مگر بواسطه
 علم چون بر پیشش روبرو دین خود را موقوف بیند بر علم
 هرگز به عقل او سبب ندارد که بطلب علم مشغول شود و هیچ کار
 که آدمی بآن مشغول خواهد شد فاضله و بزرگتر از علم نخواهد بود
 و همیشه که بآن مشغول خواهد شد برای طلب دنیا مشغول خواهد شد
 و علم بیشتر خلق را در دنیا نیز بهتر است از دیگر پیشها و اگر
 مثلاً پیشه دارد و علم آن پیشه بروی واجب شود و تا اگر بازرگان
 بود باید که حله شرط مع بداند تا از بیع باطل حذر تواند کرد
 و برای این بود که عمر رضی الله عنه اهل بازار را در ره میزد
 و بطلب علم میفرستاد و میگفت که هر که فقه مع نداند نباید که

و باز بود که نگاه حرام و بد و وی را خبر نباشد و همچنین همیشه
 علم نیست تا اگر حجام بود مثلا باید که بداند که چه چیز شاید که
 از آدمی ببرد و چه دندان شاید که بکند و چه مقدار از دار و دوا ^{حتما}
 عمل کند و امثال این و این علمها بحال هر کسی بگردد و ترسیدن
 از خدای تعالی هیچکس را نیست مگر علما را این دلیل بزرگست
 بر فضیلت علم دنیا و همه لذت دنیا سبب ^{من عباد الله} سالیس ^{ان الله تعالی} همیش
 نفس است و علم سبب ضایع ^{العللین} است مصرع
 به بین تفاوت از کجاست تا کجا اهل علم دانا است و بی علم نادان
 اهل علم مثل نور است و بی علم مثل ظلمات اهل علم بصیرت
 و بی علم اعمی پس همچنان نسبت که در نور و ظلمات اعمی و بصیرت
 همچنان در اهل علم و علمست پس فضیلت علم ظاهر شد که عالم

و بی علم هیچ گونه برابر نخواهد شد و درجات اهل علم از همه جای کمال تر باشد
 فضیلت هر چیزی آن باشد که آنچه کمال حال او باشد قابل بود
 فضیلت دیده بدان بود که در وی قوت بینائی باشد
 و فضیلت گوش بدان که در وی قوت شنوائی بود چون این مقدمه
 معلوم شد گوئیم آدمی هر کس است از دو جوهر یکی جسد و یکی روح
 شک نیست که همچنانکه کمال حال جسد انگاه بود که در وی روح
 بود و همچنان کمال حال روح انگاه بود که در وی علم و معرفت بود

حکایت

آصمعی در احوال خود می نویسد که در ایامی که تحصیل علوم مشغول
 بودم از مال جاه دنیا نصیبی نداشتم و روزگار بوقت رفاقت
 میگذرانیدم و هر صبح که بطلب علم از خانه بیرون می آمدم

در راه گذرین بقالی بود از من می پرسید کجا میرود
 گفتمی که پیش فلان فقیه میروم و باز هنگام مراجعت گفتمی که چرا
 اوقات عمر عزیز خود را ضائع میکنی باید که حرفتی یا موزی
 تا از ان قوت تو حاصل شود و این ورق چند که در دست
 داری بمن ده تا آنرا پاره پاره کرده در ظرفی بیندازم و آب
 در آن بیزم غرض دادم آن فضول زمین نوع ملامت می دهم
 از طعن می مجروح شدی چون فقر و افلاس من بپایان
 رسید روزی در خانه خود استاده بودم که ناگاه خادم ابو نصر
 در رسید و گفت امیر ترامی طلبید گفتم امیر مرا چه می شناسد
 و من بجز این جامه خلّاقان دیگر لباسی ندارم که پوشیده
 در خدمت امیر حاضر شوم خادم باز گشت و آنچه از من شنیده بود

بخدمت امیر عرض نمود امیر در حال چند دست سخت لطیف
 باصطوره هزار وینار پیش من فرستاد و من آن لباس را پوشیدم
 و در خدمت سوگرفتم و او بهمین که مرادید تعظیم برخاست به پهلوی
 خود نشانید و الطاف بسید فرمود و گفت ترا بجهت سلیم
 پسر بارون رشید مقرر کردم باید که در بغداد روی بدان
 امر قیام نمائی من قبول کردم و بر فاقته یکی از معتمدان امیر
 طی مسافت نموده بخدمت بارون رشید مشرف گشتم تا او را
 پسر خود محمد امین را طلبیده و متشن دست من سپرد و من بتر
 و می مشغول شدم و دقیقه از وقایع تعلیم نامرعی نگذاشتم
 چون بهمنش کامل بود و عنایات الهی شامل در اندک مدت ابواب
 جمله علوم بر روی احوالش گشود و گوی بهقت از علمای معاصرین

روزی هارون شید پی استخان مجلسی از علما و اوبابیار است
 و محمد امین را طلب فرموده چون در قابلیتش بر محنت سرب
 کامل العیار برآمد هارون شید خوشنود شده طبقهای حجی از فرق
 ساز نو و بانعام فراوان که در میزان قیاس من سنجید نوازش فرمود
 بعد از آن پرسید که یک چه متناواری گفتم بعنایت خلیفه عالم پناه جمله
 آرزوی من ادا الا خواهی دارم که بوطن فتنه چند روز بعزت و آبرو
 قیام نمایم تا در نظر اهل شهر اعتبار من بهیزاید هارون شید اجازت داد
 و بامیر ابو نصر فرمان فرشت که هر هفته با متابعدی خود در خدمت صمعی
 حاضر شده با پس با عز از تمام در بصره رسیده بهمان منزل قدیم خود که
 کریمه بنشیند و درخت اقامت کشیدم و زی آن بقال فضول کو
 با جماعتی پی کاری نزو آن گفت ای شیخ آن رقهای کاغذ را

و بسوگروم و آب و سوی تختم دیدی که چه خوشگوار بباد بیچاره از گفته
 خود متغیر شده و مقام اعتذار آمد گفت آنچه در خدمت شما ^{پیر} چاو
 میگردم به بخشید که آن بی بصیرتی من بوده است حال معلوم شد که ^{عذر غایت}
 نخل علم و دانش اگر چه دیر تر مژدی آرد لیکن صاحب خود را در دنیا و عقبه
 بر خور دار میدارد و علم واسطه عروج بر معارج قرب است همیشه
 حقائق اشیا بسبب کمالی فضل انسان از حیوان فیض الغلام است و عصمت
 و همین ابناء خطا بگردم و اکرام او حکم گوهر است آینه گوش جان را بر تمبر
 و پیوست و نظیر هر کس عزیز شایسته دل از ارباب خرد بوده است
 در سواد خط و کتابت جلوه نموده و شن ستاره ایست بر فلک خردمند
 و درخشان گوهر است سزاوار تاج از جندی مشعلیست که از صحر حواش
 نیز چراغیست که از ملاقات نفس و شنی پذیرد آری هر که برسد علم جایت

عزیز هر دو جهان گردید و آنکه عنان هوس میدان جیل تاخت
در خوارستان خواری سرگردان گردید شش نوی

<p> بیا موز علمی که گردی عزیز بنی آدم از علم باید بحال چو شمع از پی علم باید که خست خرومند باشد طلبگار علم که نه خود را زل سخت یابد طلب کن علم شد بر تو فرض بیرون آمدن علم کی استوار میاموز جز علم که عاقل ترا علم درین دنیا تمام </p>	<p> که بیدانش انسان نریز و نشین نه از چشمت و نه از مال و منال که بی علم نتوان خد را شناخت که گریست پیوسته بازار علم طلب کن علم که درخت یار و گرو حبیب پیش قطع از که علمت سازد بد را بخت که بی علم بودن بود غافل که کار تو از علم گیر نظام </p>
--	--

ثبت

بفضلہما لا فخر فی علمنا و تلمذنا من غیر حق مطلبہ محض سنت محمدی سید اودا علمی صاحب موصوفت بہا کثرت نور شمع صفحہ ہجری ۱۲۹۸ طبع

